

چرا مخالفت؟

شبهه:

۱۱۵

چرا با وجود صدها کتاب و هزاران مقاله، بعضی‌ها همچنان با ولایت فقیه مخالفت می‌کنند؟



می‌خورد. طبیعی است که در چنین فضایی، برخی افراد که منافع سیاسی، جایگاه اجتماعی یا قدرت خود را از دست رفته یا در معرض خطر می‌بینند، نظریه ولایت فقیه را به چالش بکشند.

۴. گاهی مخالفت به بخشی از هویت انسان تبدیل می‌شود

انسان همیشه از آنچه واقعیت دارد دفاع نمی‌کند بلکه گاهی از تصویری دفاع می‌کند که در طول سال‌ها در ذهن خود ساخته است، وقتی مخالفت بایک نظریه به بخش مهمی از هویت فکری یا اجتماعی فرد تبدیل می‌شود، تغییر موضع، دیگر به سادگی انجام نمی‌گیرد چرا که فرد ممکن است احساس کند که با پذیرفتن یک نظریه یا استدلال مخالف، باید بخشی از باورها، انتخاب‌ها و مواضع گذشته خود را نیز زیر سؤال ببرد. در چنین شرایطی، حتی یک پاسخ منطقی و مستدل هم ممکن است به راحتی پذیرفته نشود؛ زیرا مسئله دیگر صرفاً درستی یک استدلال نیست، بلکه دشواری بازنگری در هویت و باورهای تثبیت شده است.

بعضی افراد پیش از آنکه درباره یک موضوع تحقیق کنند، تصمیمشان را گرفته‌اند. بعد به سراغ کتاب‌ها و مقاله‌ها می‌روند، نه برای اینکه ببینند حق با کدام طرف است، بلکه برای اینکه شواهدی برای تأیید نظر خود پیدا کنند. اگر مطلبی موافق نظرشان باشد، آن را می‌پذیرند؛ اگر مخالف باشد، در پی رد آن برمی‌آیند. در چنین وضعی، حتی اگر پاسخ‌های متعددی هم ارائه شود، همان پرسش‌ها دوباره تکرار می‌شوند. چرا؟ چون هدف، رسیدن به پاسخ نیست؛ هدف، حفظ موضع قبلی است.

۳. وقتی پای منافع به میان می‌آید

نظریه ولایت فقیه، به دلیل پیوند میان مبانی دینی و ساختار قدرت سیاسی، صرفاً یک موضوع نظری نیست؛ بلکه پذیرش یا رد آن می‌تواند در نگرش افراد به قدرت، مسئولیت و مناسبات سیاسی نیز تأثیرگذار باشد. وقتی یک نظریه وارد عرصه مدیریت و حکمرانی جامعه می‌شود، با قدرت، منافع و موقعیت‌های اجتماعی نیز گره

۱. برای برخی افراد، مسئله، پذیرفتن تکلیف است

ولایت فقیه، چون نظریه‌ای برای اداره جامعه و حکومت است؛ با مسئولیت، تعهد و حدود شرعی نیز ارتباط دارد. با پذیرفتن چنین چارچوبی یعنی انسان نمی‌تواند در همه امور صرفاً بر اساس میل شخصی خود یا خلاف آموزه‌های دینی تصمیم بگیرد. باید برای خواسته‌هایش حدی قائل باشد و در برابر تکالیفی که می‌پذیرد، احساس مسئولیت کند. اما آیا همه حاضرند چنین محدودیت‌هایی را بپذیرند؟ برای برخی، آزادی تا جایی مطلوب است که با خواسته‌هایشان تعارضی نداشته باشد. وقتی پای تکلیف و محدودیت به میان می‌آید، همان آزادی ممکن است به موضوعی برای اعتراض تبدیل شود. در چنین شرایطی، دیگر فقط بر سر درستی یا نادرستی یک نظریه نیست؛ مسئله این است که فرد اساساً نمی‌خواهد خود را به الزامات آن ملزم بداند.

۲. گاهی انسان دنبال حقیقت نیست؛ دنبال تأیید خودش است

گفتگو در مورد نظریه ولایت فقیه یا حدود و اختیارات آن، در مجامع علمی و از طریق گفت‌وگوی اندیشمندان، ضرورتی انکارناپذیر است چرا که هر نظریه‌ای با طرح پرسش و گفت‌وگو پیرامون آن، استحکام می‌یابد. اما مسئله از جایی متفاوت می‌شود که مخالفت‌ها از چارچوب بحث علمی خارج می‌شوند و به فریادهای رسانه‌ای، تکرار مداوم ادعاها و به چالش کشیدن پی‌درپی یک نظریه در فضای عمومی تبدیل می‌شوند؛ اینجاست که یک پرسش جدی شکل می‌گیرد: آیا مسئله صرفاً ندانستن و پاسخ نگرفتن است، یا ...؟ واقعیت این است که همیشه مشکل انسان، نفهمیدن حقیقت نیست؛ گاهی مشکل، پذیرفتن آن است.

برخی افراد دوست دارند حقیقت را همان‌گونه ببینند که با خواسته‌ها و باورهایشان سازگار است؛ وقتی یک حقیقت با میل درونی او تعارض پیدا می‌کند، ممکن است به جای بازنگری در نگرش خود، در پی رد آن برود و برای مخالفتش دلیل بتراشد.

